

مرحوم اصفهانی سپس با توجه به اینکه «امر آمر» چیزی است که انگیزه مأمور برای انجام عمل است، نتیجه میگیرند:

«و عليه فلا يعقل البعث نحو أمر استقبالي؛ إذ لو فرض حصول جميع مقدماته و انقياد المكلف لأمر المولى لما أمكن انبعائه نحوه بهذا البعث، فليس ما سَمَّيناه بعثا في الحقيقة بعثا و لو إمكانا. لا يقال: لو كان الأمر كذلك لما أمكن البعث نحو فعل الشيء في وقته مع عدم حصول مقدماته الوجودية؛ ضرورة عدم إمكان الانبعث نحو ذي المقدمة إلّا بعد وجود مقدماته، و المفروض أن البعث إلى مقدماته لا ينبعث إلا عن البعث إلى ذیها.

لأننا نقول: حيث إنّ تحصيل مقدماته ممكن فالبعث و الانبعث إلى ذیها متّصفان بصفة الإمكان، بخلاف البعث إلى شيء قبل حضور وقته، فإنّ فعل المتقيّد بالزمان المتأخّر في الزمان المتقدمّ مستحيل من حيث لزوم الخلف أو الانقلاب، فهو ممتنع بالامتناع الوقوعي، بخلاف فعل ما له مقدمات غير حاصلة، فإنّ الفعل لا يكون بسبب عدم حصول علته ممتنعا بالامتناع الوقوعي، بل ممتنعا بالغير. و الإمكان الذاتي و الوقوعي محفوظان مع عدم العلة، و إلّا لم يكن ممكن أصلا؛ لأنّ العلة إن كانت موجودة فالمعلول واجب، و إن كانت معدومة فالمعلول ممتنع، فمتى يكون ممكنا؟! و ملاك إمكان البعث وقوعيا إمكان الانبعث وقوعيا بامكان علته، لا بوجود علته، و عدم وجود العلة رأسا لا ينافی امكانها و امکان معلولها فعلا.»<sup>۱</sup>

توضیح:

۱. بعث به فعل استقبالی تعلق نمیگیرد چراکه:
۲. اگر فرض کردیم که مأمور آماده است، امر نمی تواند مأمور را به سمت انجام «فعل استقبالی» حرکت دهد [چراکه آن عمل مربوط به آینده است و در ظرف خودش باید انجام شود]
۳. ان قلت: اگر یک واجب، مقدمه وجودی دارد و آمر به ان امر می کند، در این صورت هم بلافاصله پس از صدور امر، مکلف نمی تواند مأمور به را اتیان کند (چراکه باید به سراغ مقدمات وجودی آنها برود) (و قبل از امر هم لازم نبود مقدمات را اتیان کند چراکه آنها واجب نبوده اند)

۱. نهاية الدراية في شرح الكفاية، ج ۲، ص ۷۷.



۴. قلت: چون مقدمه وجودی ممکن الحصول است، پس بعث نسبت به ذی المقدمه اش ممکن است ولی در فعل استقبالی اصلاً ممکن نیست.
۵. فعل استقبالی را «الآن انجام دادن» امتناع وقوعی دارد (چراکه یا خلف لازم می آید یعنی مستقبل، مستقبل نیست یا انقلاب لازم می آید یعنی مستقبل غیر مستقبل می شود) [امتناع ذاتی ندارد چراکه ذات شیء محال نیست بلکه لازمه اش محال است]
۶. ولی فعلی که مقدمات وجودیش حاصل نیست را «الآن انجام دادن» امتناع بالغیر دارد (یعنی چون علت فراهم نیست، معلول هم ممتنع است)
۷. چیزی که ممتنع بالغیر است، ممکن ذاتی و وقوعی است (یعنی ممکن وقوعی و ذاتی اگر علتش هست واجب بالغیر است و اگر علتش نیست ممتنع بالغیر است)
۸. توجه شود که ملاک امکان بعث (اراده تشریحیه) امکان وقوعی و ذاتی انبعاث است (یعنی علت عمل ممکن باشد) [یعنی اگر شیء ممکن است به امکان وقوعی و ذاتی می توان به آن امر کرد اما اینکه شیء ممکن بالغیر است شرط امر کردن به آن است و الاً ضروری بالغیر می شد و امر به آن مثل تحصیل حاصل بود].
- ما می گوئیم:

۱. ما حصل فرمایش مرحوم اصفهانی درباره اراده تشریحیه آن است که:
- آمر تصور می کند «فعل اختیاری مأمور» را (اینکه مأمور قابلیت انبعاث دارد) پس نسبت به فعل او شوق پیدا می کند. این شوق، باعث پیدایش شوق نسبت به امر کردن می شود. این شوق تقویت می شود (اراده) و عضلات دهان امر می کند. این اراده از «فعل اختیاری مأمور» منفک نیست. پس امر به فعل استقبالی تعلق نمیگیرد.
۲. حضرت امام کلام مرحوم محقق اصفهانی را چنین خلاصه نموده اند:

«أن الإرادة هي الشوق البالغ حدّ نصاب الباعثيّة، و هي جزء أخیر للعلة التامة لتحريك العضلات، فلا يمكن تعلقها بأمر استقبالی، للزوم انفكاك العلة التامة عن المعلول.

نعم الشوق المتعلق بالمقدّمات بما هي مقدّمات من الشوق إلى ذی المقدمّة، لكن في المقدمات يصل إلى حدّ الباعثيّة لعدم المزاحمة، دون ذی المقدمّة فإنّ فيه يبقى بحاله إلى أن يرفع المانع، فيصل إلى حدّ



النصاب. و أما الإرادة التشريعية فلا يمكن أن تتعلق بأمر استقبالي، لعدم إمكان انبعاث المكلف، و معه لا يمكن البعث، لأنه لغرض جعل الداعي. ثم شرع في إن قلت قلت مما لا داعي لذكرها.»<sup>١</sup>

اشكال حضرت امام بر محقق اصفهاني:

حضرت امام بر مرحوم اصفهاني اشكال کرده اند:

«و الجواب: أما عن الإرادة التكوينية، فغاية ما يمكن أن يقال في بيان كونها علة تامّة لحركة العضلات: إن القوى العاملة للنفس و آلتها المنبثّة هي فيها، لما كانت تحت سلطان النفس و قدرتها، بل هي من مراتبها النازلة و شؤونها، فلا يمكن لها التعصّب على إرادتها، فإذا أرادت قبضها تنقبض أو بسطها تنبسط، من غير تعصّب و تأخّر مع عدم آفة للآلات، هذا أمر برهانيّ و وجدانيّ، لكن كون القوى تحت إرادة النفس و إطاعتها أنّها إذا أرادت تحريكها في الحال تحرّكت، لا عدم إمكان تعلق الإرادة بأمر استقباليّ. فما اشتهر بينهم - من أن الإرادة علة تامّة للتحرّك، و لا يمكن تخلفها عن المراد، حتّى أخذوه كالأصول الموضوعية، و نسجوا على منواله ما نسجوا - ممّا لم يقدّم عليه برهان إلاّ ما ذكرنا، و لازم ذلك هو ما عرفت من أن الإرادة إذا تعلّقت بتحريك عضلة في الحال و لم يكن مانع في البين تتحرّك إطاعة للنفس. و أمّا عدم إمكان التعلّق بأمر استقباليّ فيحتاج إلى برهان مستأنف، و لم يقدّم عليه، لو لم نقل بقيامه على إمكانه، و قضاء الوجدان بوقوعه، كيف و إرادة الله تعالى قد تعلّقت أزلاً بإيجاد [ما لم يكن موجوداً] على الترتيب السببيّ و المسببيّ من غير إمكان التغير و الحدوث في ذاته و إرادته كما برهن عليه في محلّه. و لا يمكن أن يقال في حقّه تعالى: كان له [شوق ثمّ بلغ حدّ النصاب فصار إرادة]، و ما قرع سمعك: أن الإرادة فيه تعالى هو العلم بالنظام الأصح: إن أريد به اتّحاد صفاته تعالى فهو حقّ، و بهذا النظر كلّها يرجع إلى الوجود الصّرف التامّ و فوق التمام. و إن أريد نفي صفة الإرادة فهو إلهاد في أسمائه تعالى، و مستلزم للنقص و التركيب و الإمكان، تعالى عن ذلك علوّاً كبيراً.»<sup>٢</sup>

توضيح:

١. مناهج الوصول إلى علم الأصول، ج ١، ص ٣٥٩.

٢. مناهج الوصول إلى علم الأصول، ج ١، ص ٣٥٩.



۱. نهایت چیزی که می‌توانیم بگوئیم برای اینکه ثابت کنیم حرکت عضلات معلول إرادة تکوینی است آن است که بگوئیم:
۲. قوه عامله و انرژی موجود در عضلات تحت سلطه نفس هستند بلکه نفس چیزی جز آنها نیست و لذا از مراتب نفس هستند، پس نمی‌توانند از إرادة نفس تخلف کنند؛ پس هر چه نفس إرادة کند همان می‌کنند (اگر آفتی بر عضلات حادث نبوده باشد)
۳. ولی باید توجه داشت که معنی اینکه می‌گوئیم قوه عامله تحت إرادة نفس است، آن است که اگر نفس إرادة کرد که الآن حرکت کنند، حرکت می‌کنند نه اینکه نفس نمی‌تواند یک کار استقبالی را اراده کند.
۴. پس اینکه گفته اند إرادة علت تامه حرکت عضلات است، جز آنچه ما گفتیم دلیلی ندارد.
۵. پس آنچه دلیل دارد این است که اگر إرادة تعلق گرفت که الآن عضلات حرکت کنند، بدون تخلف حرکت می‌کنند؛ ولی اینکه إرادة به یک کار استقبالی تعلق نمی‌گیرد، سخن بی دلیلی است.
۶. بلکه وجداناً چنین است. مثلاً إرادة الهی تعلق گرفته است به ایجاد آنچه هنوز موجود نیست و بعدها به صورت سببی و مسببی و به ترتیب موجود می‌شوند.
۷. توجه شود که در ذات خدا شوق ابتدایی که بعداً تقویت شود وجود ندارد چراکه این باعث تغییر در ذات می‌شود. [پس نمی‌توان گفت خدا ابتدا شوق داشته نسبت به موجودات بعدی و بعد إرادة پیدا کرده است].
۸. و اینکه گفته شده که إرادة خدا، علم به نظام اصلح است، اگر مراد آن است که مصداقاً همه صفات عین ذات هستند، کلام درستی است.
۹. ولی اگر مراد آن است که خدا اصلاً صفتی به عنوان إرادة ندارد، این نفی صفات و اسماء الهی است و مستلزم نقصان در خدا می‌باشد. [چراکه اراده از صفات کمال است و عدمش، نقصان است، پس خدا می‌شود مرکب از کمال و نقص و آنچه مرکب است، ممکن است، چراکه محتاج ترکیب دهنده است]

